

ایرودن نیاید و خطاب هدایه در بی عمر زینت آمد و این بسط حجت مدار
بنی عمر سز و بی ام و بونی زاده عجب طوتم روز جوانی را که نمود در نشانی عمر
مزان کوئی کیم عمر عدو خود مراد عشق الهی سستی عمر حقیقت عمر و کل اینها
کشان در از هر طرف از قبیل حوادث کتب تحقیق بر طرف دن حوادث عکس
بر کتب کا و دارد از آن و عیان کتب و اول سوار عمر اول سب دن همان
قرشش بیدار عمر سوزای بلا سوز عمر که زبانه سرعت الهی هر روز کن بند
عنان کسبه تمام سرعت ای کنگدن کن پیور عیان کشیده آهسته کنی در کما
بیزر این یکی دو دم که دولت وین از کنگدن بوبر ای دم که در یاد و دل
مکن در در باب کار ما که در پیوسته کار عمر بر امیشتی در کار ایام
عمر که بیطی پیدا و کلور مراد عمر احمد جان و کلور این اشعار در بیانی کنی
صنوع و شکر خراب ما حداد چندی که صباغ نزاری و صباک لوزیاد بیوئی
بیتا از آن که کنگشت اختیار عمر او بان ایام اول که عمر اختیار
کلهی مراد چه بر بنوا و پس اول اسن بر صدار عشق و طاعه سبی ایام
عمر که زینت بی بوی و بکدر بی در کنگر از نو و نظر سوزی ما کنگر دون
عمر کلین ایامی در هر طرفه نظر ایامی بیچاره اول که هیچ نوبت از کنگر
بیچاره که کل که عمر کنگر صدن هیچ انر که مرادی مراد کنگر ننگ جوئی
هرگز نسیه و کل ایرودن اشعار در حافظ سخن بگوئی که بر صفحه جهان
ای حافظ سوز سوزید زبانه صحنی اوزرن این نیش ما در آن کنگت
یاز کار عمر بونش خاور سنگ فاکر عمر با کار بیچاره
از نیش ناید کار درخت و نمودش نیا و در بار و کنگر
بیتت و آرا کل و یاران در از اشعار بیرام در و کل آخری و یاران

دیباچه ایام غزل

اشعار

اشعار در سستی بر روی شاه بهین ماه و بی نیاز این سستی این شایک بود
کود و شراب کنگر خطاب مرشد در مراد جیب ما یاران طریقت فیض منتظر در
اعضا مدن جنت زمانی لاری و بکدر اول بر کنگر نمودم از این کل و کل
کل زمانون احد قسط اشقی ایام اما کازی بکدر حقیقت زندان لوزیاد
صایم و نکلر همین بر شالی ایام مراد کنگر و فیض دن ما بیدر س اول اشقی ایام
لیکن عاقبت کنگر حقی که در کنگر ایامی که اول حالت طرا بر لاری و بکدر
دل در جهان کنگر و کنگر ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر
از فیض و جام و قصه و کنگر ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر
قصه سوزن مراد و ناک سلطنت و ذوقی بی نیات ایرودن بیان در جز نکل
جان بیست ندر از مرشدان کنگر جان نکل نکل خیری ایامی که در کنگر
شراب قنی کلان بیتر کنگر سستی کنگر نکل که در کنگر ایامی که در کنگر
کنگر سستی نکل ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر
ترک جان و رضا ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر
خسر و نیش کنگر لطیف خرم بر دولت در و نکل کنگر کنگر ایامی که در کنگر
یاد و نیش کنگر زمانه نکل ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر
صفا ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر
زیر ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر
پودش هو از ایامی که کنگر و نکل شری در مراد پادشاه اول لعل روشن در
و نکل کنگر پودش و نکل کنگر ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر
برده پودش کنگر در کنگر ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر
ترجم ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر ایامی که در کنگر

روزه در این صفت
تبرکین در

بیتها
در حافظ